

حکایتها و هدایتها

از امام حسین علیه السلام نقل است که مردی یهودی از حضرت علی علیه السلام سؤال کرد: به من خبر بده آن چیست که از برای خدا نیست و در نزد خدا نیست و خدا آن را نمی داند؟
حضرت در جواب فرمود: آنچه از برای خدا نیست، شریک است، آنچه در نزد خدا نیست، ظلم به بندگان است، آنچه خدا آن را نمی داند، آن عبارت است از قول شما یهودی ها که می گوئید: عزیز فرزند خداست خداوند عزیز را پسر خود می داند.

عیون الاخبار الرضا علیه السلام

شفقت

شیخ ماگفت محمد بن حسام گوید: «طیبی که تو را داروی تلخ دهد تا درست شوی، مشفق تر از آن که حلوا دهد تا بیمار شوی، و هر جاسوسی که تو را حذر فرماید تا ایمن شوی، مهربان تر از آن که تو را ایمن کند که پس از آن بترسی.»

اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، فصل دوم از باب دوم

دوستی دوست

شیخ ماگفت که شبلی گوید که: «وقتی دو دوست بودند. یک چند با یکدیگر در سفر و حضر صحبت کردند. پس وقتی چنان بود که به دریا می بایست گذر کنند ایشان را. چون کشتی به میان دریا رسید، یکی از ایشان به کران کشتی فراز شد و در آب افتاد و غرقه شد. دوست دیگر خویشان را از پس او در آب افکند. پس کشتی را لنگر فرو گذاشتند و غواصان در آب شدند و ایشان را برآوردند به سلامت. پس چون ساعتی برآمد و برآسودند، آن دوست نخستین، با دیگر گفت: «گرفتم که من در آب افتادم، تو را باری چه بود که خویشان در آب انداختی؟» گفت: «من به تو از خویشان غایب بودم؛ چنان دانستم که من توأم.»

بهترین کس

شیخ ماگفت که وحی آمد به موسی علیه السلام که بنی اسرائیل را بگوی که بهترین کس را از میان شما اختیار کنند. صد کس اختیار کردند. وحی آمد که از این صد کس بهترین اختیار کنند، ده کس



اختیار کردند. وحی آمد که از ده، سه اختیار کنند. سه اختیار کردند. وحی آمد که از این سه کس، بهترین اختیار کنند. یکی اختیار کردند. وحی آمد که این یگانه را بگویند تا بدترین بنی اسرائیل را بیارد. او چهار روز مهلت خواست و گرد عالم می گشت که کسی طلب کند. روز چهارم به کویی فرو می شد. مردی را دید که به فساد و ناشایستگی معروف بود و انواع فسق و فجور در او موجود، چنان که انگشت نمای گشته بود. خواست که او را ببرد، اندیشه ای به دلش درآمد که به ظاهر حکم نباید کرد؛ روا بود که او را قدری و پایگاهی بود؛ به قول مردمان، خطی بر وی فرو نتوان کشید و به این که مرا خلق اختیار کردند که بهترین خلقی، غره نتوان گشت. چون هرچه کنم به گمان خواهد بود. این گمان در حق خویش برم بهتر. دستار در گردن خویش انداخت و به نزد موسی علیه السلام آمد و گفت هر چند نگاه کردم هیچ کس را بدتر از خود ندیدم. وحی آمد به موسی علیه السلام که آن مرد بهترین ایشان است نه به آن که طاعت او بیش است، بلکه به آن که خویشش را بدترین دانست.

عاشقانه با کلمات

- بهار خزانی است که به درخت عمر ما هجوم می برد.
- از بس روی حرفش ایستاد کمر حرفش شکست.
- بزرگی دلش دست اقیانوس ها را از پشت بسته بود.
- در زندگی هر شکستی یعنی: نقطه، سر خط.
- خیلی ها شبیه رادیو هستند؛ می گویند، ولی نمی شنوند.
- وقتی زد به سیم آخر دچار برق گرفتگی شد.
- هوا که بارانی می شود خورشید کمی استراحت می کند.
- پنجره در حسرت بازی بچه ها آن قدر بغض کرد تا با دیدن توپی بغضش شکست.
- رعد و برق به بهانه باران، مشق ابرها را خط زد.
- برای پذیرایی از سکوت از تنهایی کمک گرفتم.
- در راه یافتن تو، خودم را گم کردم.
- چشم های شور، شیرینی ها را تار می بیند.
- خطوط موازی در انتظار یکی شدن تا بی نهایت می دوند.
- سکوت در تنهایی مشغول تماشای خویش بود.

مجله سلامت بچه ها، ش ۱۰۰، (تیرماه ۷۷)